

کارگران تاکستان

¹ زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عَمَلَه بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.² پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.³ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.⁴ ایشان را نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می‌دهم. پس رفتند.⁵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.⁶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟⁷ گفتندش، هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت، شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.⁸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.⁹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.¹⁰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.¹¹ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،¹² گفتند که: این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟¹³ او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟¹⁴ حق خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم.¹⁵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟¹⁶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.

دومین پیشگویی درباره مرگ و قیام عیسی

¹⁷ و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:¹⁸ اینک، به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،¹⁹ و او را به امت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.

¹ For the kingdom of heaven is like unto a man that is an householder, which went out early in the morning to hire labourers into his vineyard.² And when he had agreed with the labourers for a penny a day, he sent them into his vineyard.³ And he went out about the third hour, and saw others standing idle in the marketplace,⁴ And said unto them; Go ye also into the vineyard, and whatsoever is right I will give you. And they went their way.⁵ Again he went out about the sixth and ninth hour, and did likewise.⁶ And about the eleventh hour he went out, and found others standing idle, and saith unto them, Why stand ye here all the day idle? They say unto him, Because no man hath hired us. He saith unto them, Go ye also into the vineyard; and whatsoever is right, that shall ye receive.⁸ So when even was come, the lord of the vineyard saith unto his steward, Call the labourers, and give them their hire, beginning from the last unto the first.⁹ And when they came that were hired about the eleventh hour, they received every man a penny.¹⁰ But when the first came, they supposed that they should have received more; and they likewise received every man a penny.¹¹ And when they had received it, they murmured against the goodman of the house,¹² Saying, These last have wrought but one hour, and thou hast made them equal unto us, which have borne the burden and heat of the day.¹³ But he answered one of them, and said, Friend, I do thee no wrong: didst not thou agree with me for a penny?¹⁴ Take that thine is, and go thy way: I will give unto this last, even as unto thee.¹⁵ Is it not lawful for me

خدمت کردن بجای ریاست

²⁰آنگاه مادر دو پسر زیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ²¹بدو گفت: چه خواهش‌داری؟ گفت: بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند. ²²عیسی در جواب گفت: نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسهای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟ ²³بدو گفتند: می‌توانیم. ایشان را گفت: البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است. ²⁴اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند. ²⁵عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: آگاه هستید که حکام امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلطند. ²⁶لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ²⁷و هر که می‌خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ²⁸چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.

شفای دو کور توسط عیسی

²⁹و هنگامی که از آریحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند. ³⁰که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشست، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: خداوندا، پسر داودا، بر ما ترجم کن! ³¹و هر چند خلق ایشانرا نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند: خداوندا، پسر داودا، بر ما ترجم فرما! ³²پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: چه می‌خواهید برای شما کنم؟ ³³به وی گفتند: خداوندا، اینکه چشمان ما باز گردد! ³⁴پس عیسی ترجم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

to do what I will with mine own? Is thine eye evil, because I am good? ¹⁶So the last shall be first, and the first last: for many be called, but few chosen. ¹⁷And Jesus going up to Jerusalem took the twelve disciples apart in the way, and said unto them, ¹⁸Behold, we go up to Jerusalem; and the Son of man shall be betrayed unto the chief priests and unto the scribes, and they shall condemn him to death, ¹⁹And shall deliver him to the Gentiles to mock, and to scourge, and to crucify him: and the third day he shall rise again. ²⁰Then came to him the mother of Zebedee's children with her sons, worshipping him, and desiring a certain thing of him. ²¹And he said unto her, What wilt thou? She saith unto him, Grant that these my two sons may sit, the one on thy right hand, and the other on the left, in thy kingdom. ²²But Jesus answered and said, Ye know not what ye ask. Are ye able to drink of the cup that I shall drink of, and to be baptized with the baptism that I am baptized with? They say unto him, We are able. ²³And he saith unto them, Ye shall drink indeed of my cup, and be baptized with the baptism that I am baptized with: but to sit on my right hand, and on my left, is not mine to give, but it shall be given to them for whom it is prepared of my Father. ²⁴And when the ten heard it, they were moved with indignation against the two brethren. ²⁵But Jesus called them unto him, and said, Ye know that the princes of the Gentiles exercise dominion over them, and they that are great exercise authority upon them. ²⁶But it shall not be so among you: but whosoever will be great among you, let him be your

minister;²⁷ And whosoever will be chief among you, let him be your servant.²⁸ Even as the Son of man came not to be ministered unto, but to minister, and to give his life a ransom for many.²⁹ And as they departed from Jericho, a great multitude followed him.³⁰ And, behold, two blind men sitting by the way side, when they heard that Jesus passed by, cried out, saying, Have mercy on us, O Lord, thou Son of David.³¹ And the multitude rebuked them, because they should hold their peace: but they cried the more, saying, Have mercy on us, O Lord, thou Son of David.³² And Jesus stood still, and called them, and said, What will ye that I shall do unto you?³³ They say unto him, Lord, that our eyes may be opened.³⁴ So Jesus had compassion on them, and touched their eyes: and immediately their eyes received sight, and they followed him.